

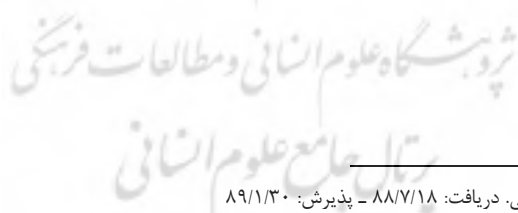
## بررسی نقش تربیت اخلاقی

### از دیدگاه پیامبر اعظم ﷺ در جهت تحقق وظایف فردی و اجتماعی

زهرا بیات\*

#### چکیده

تربیت اخلاقی فرآیند زمینه‌سازی و به‌کارگیری شیوه‌هایی برای شکوفاسازی، تقویت و ایجاد صفات و رفتارهای اخلاقی، و اصلاح و از بین بردن رفتارها و آداب غیراخلاقی در انسان است. بی‌تردید، اصلاح و تهذیب نفس در سعادت فردی و اجتماعی، و دنیوی و اخروی انسان نقش بسزایی دارد. بر این اساس، این تحقیق به بررسی نقش تربیت اخلاقی از دیدگاه پیامبر اعظم ﷺ در جهت تحقق وظایف فردی و اجتماعی می‌پردازد. در این پژوهش از روش بررسی اسنادی و کتابخانه‌ای، و تحلیل مباحث استفاده شده است. نتیجه کلی به دست آمده این است که تربیت اخلاقی از دیدگاه پیامبر اعظم ﷺ در جهت تحقق وظایف فردی و اجتماعی، جامعه اسلامی را به سوی کمال و مصونیت در برابر سایر موانع و مشکلات و ناهنجاری‌ها رهنمون می‌شود. آنچه که انسان را به این کمال می‌رساند، تربیت اوست و در راستای تحقق یافتن فضایل اخلاقی و پرهیز از رذایل اخلاقی است تا بدین وسیله، انسان به کمال و سعادت الهی برسد. کلید واژه‌ها: پیامبر اعظم ﷺ، وظایف فردی، وظایف اجتماعی، تربیت اخلاقی.



## مقدمه

نقش شگفت‌انگیز تعلیم و تربیت در زندگی انسان و حتی حیوان، بر هیچ خردمندی پوشیده نیست و تاکنون هم در ضرورت آن تردید نشده است؛ چراکه تعلیم و تربیت درست می‌تواند فرد را به اوج ارزش‌ها برساند و اگر غلط افتد، وی را به سقوط کشاند؛ زیرا آدمی (برخلاف حیوانات که آگاهی‌ها و نیازهای خود را به صورت غریزی می‌دانند) در آغاز ولادتش فاقد علم و ادراک، و تربیت و کمال است و به تدریج با تعلیم و تربیت مستقیم و غیرمستقیم، استعدادهای بالقوه او به فعلیت می‌رسند و رشد و تکامل می‌یابند؛ چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید: «و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد، درحالی که هیچ نمی‌دانستید و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها قرار داد تا شکرگزار باشید». (نحل: ۷۸)

از این رو مکتب اسلام برای تربیت در تمام مراحل و مقاطع زندگی (حتی پیش از ولادت، حین تولد و دوران شیرخوارگی و ...)، دستورهای ویژه‌ای داده است تا انسان از کودکی در کانون خانواده و در آغوش والدین، معلم و فرهنگ محیط، تعلیم و تربیت مناسب و لازم را ببیند و برای مراحل عالی‌تر زندگی انسانی آماده شود و پرورش یابد. بر این اساس، شکوفایی استعدادها و ارزش‌های والای انسانی بر تعلیم و تربیت استوار است و انسان شدن انسان و رسیدنش به کمال نهایی، همه مرهون تعلیم و تربیت درست است. آری، آفرینش انسان به گونه‌ای است که سیما و سیرت، و دنیا و آخرتش با تعلیم و تربیت ساخته و پرداخته می‌شود و به کمال وجودی شایسته‌ی حال خود می‌رسد؛ زیرا تا انسان خویشتن را نشناسد و رابطه خود را با جهان، خلق و خالق نیابد و نداند که از کجا آمده و در کجاست و به سوی کدامین مقصد در حرکت است، و چه برنامه و راهی را باید دنبال کند، هرگز هدف و هویتی انسانی نخواهد داشت و این موهبت تنها در پرتو تعلیم و تربیت به دست می‌آید.

تعلیم و تربیت از آغاز زندگی بشر بر روی کره خاکی و تصرف او در طبیعت و تأثیر وی در جامعه وجود داشته است و همواره شناسایی نیازهای مادی و معنوی انسان و روش ارضای آنها از طریق تعلیم و تربیت به دست می‌آمده و به نسل بعد منتقل می‌شده است تا رفته‌رفته دامنه این شناخت به رشد و دانش و فناوری امروز رسیده است. تعلیم و تربیت (اعم از رسمی و غیررسمی، و عمدی و غیرعمدی) نه تنها می‌تواند در رشد اخلاقی، عقلانی، رفتاری و تربیت جسمانی فرد مؤثر باشد، بلکه وسیله‌ای برای رفع نیازهای حقیقی (اقتصادی، سیاسی، نظامی و ...) و مصالح اجتماعی به شمار می‌آید؛ یعنی نقش تعلیم و تربیت نه تنها در عینیت بخشیدن به زندگی مادی و معنوی فرد متوقف و محدود نمی‌شود، بلکه تمام شئون اجتماعی او را دربرمی‌گیرد و عامل رشد و تحول اساسی جامعه می‌گردد. از این رهگذر است که با اطمینان می‌توان گفت: مشخصه یک جامعه سالم و رشدیافته، تنها داشتن موقعیت جغرافیایی خوب و معادن متنوع و منابع مالی نیست، بلکه نظام تعلیم و تربیتی زنده و مترقی است که انسان‌هایی

آزاده، مستقل، خلاق، مبتکر و تلاشگر می‌سازد تا جامعه را در زمینه‌های علوم، صنایع، اقتصاد، سیاست و ... از عقب‌ماندگی نجات دهند؛ زیرا همه اصلاحات و فعالیت‌ها، به‌وسیله اندیشه و تلاش انسان انجام می‌گیرد و وقتی او صالح و سالم پرورش یافت، همه چیز به‌خوبی ساخته می‌شود.

### طرح مسئله و بیان آن

اخلاق عبارت است از ملکات و هیئت‌های نفسانی که اگر نفس به آنها متصف شود، به آسانی کاری را انجام می‌دهد. همان‌گونه که صاحبان صنعت‌ها و حرفه‌ها به آسانی، کار خود را انجام می‌دهند، صاحبان ملکات فاضله و رذیله هم به سادگی، کار خوب یا بد می‌کنند. پس اخلاق عبارت است از ملکات نفسانی و هیئت‌های روحی که باعث می‌شود کارها - زشت یا زیبا - به آسانی از نفس متخلق به اخلاق خاص، نشئت بگیرند.

### راه و روش اخلاق نیک را باید از قرآن آموخت

انبیا و اولیا را این کتاب راهنمایی کرده، در راه صواب هر که را زین راه بینش بیشتر، در مقام قرب حق او بیشتر.

«اوست خدایی که در میان مردم بی‌دانش مکه پیامبری از نوع خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان از لحاظ اخلاق تلاوت کند و علم کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد؛ هر چند از پیش در گمراهی آشکار بوده‌اند». (جمعه: ۲) پس اخلاق را باید از اهلش آموخت و منابع آن، سیره بزرگان دین و شرع است که اخلاق را از کلام و وحی الهی الهام گرفته‌اند. علم اخلاق یکی از مهم‌ترین علوم است که حضرت رسول اکرم ﷺ آن را توصیف فرموده است. آن حضرت در ضمن روایتی می‌فرماید: علمی که سعادت بشر را تأمین می‌کند، علم آیات محکم الهی، علم شریعت و احکام معتدل اسلام و علم اخلاق و عادت پسندیده در میان جامعه است؛ بلکه می‌توان گفت: اخلاق نیکو زینت‌بخش تمام علوم است.

کسی که بخواهد متخلق به اخلاق پسندیده و منزّه از صفات نکوهیده شود، راهی جز دست یازیدن به دامن کتاب الله و پیشوایان دین نخواهد داشت و کمال خود را که هدف نهایی است، جز در سایه علم و عمل و پوشش تقوا نخواهد یافت و کمال قرب الهی که آرزوی هر مؤمنی است، در ترک گناهان و کسب فضایل است. در هر حال، باید توفیق آن را از درگاه خداوند متعال خواست؛ چنانکه فرموده و وعده داده است: «کسانی که در راه ما بکوشند، راه خود را به آنان می‌شناسانیم» (عنکبوت: ۶۹). خوشبختانه در دوره‌های متمادی گروهی از فضلا و دانشمندان دینی - که خود متخلق به اخلاق حسنه بوده‌اند- در راه تعلیم و تربیت جامعه کمر همت بسته، با قلم و بیان به ارشاد طالبان و مشتاقان این راه پرداخته و عمری را صرف کرده‌اند.

دین حنیف اسلام به پیوندهای اجتماعی و عواملی که افراد را متشکل می‌کنند و به‌صورت جامعه درمی‌آورند و آنها را اعضای یک پیکر می‌سازند و در راه یک هدف به کار می‌اندازند،

اهمیت زیادی داده است. جامعه‌شناسان ادعا می‌کنند جامعه انسانی، خود یک موجود واحد است؛ یعنی همان‌گونه که یک فرد انسان در عین حال که از اندام‌های متعدد و اجزای گوناگون تشکیل شده است، یک موجود خارجی به شمار می‌رود که دارای وحدت واقعی خارجی است و علم واحد، اراده واحد، قدرت واحد و حیات واحدی دارد که بر همه اندام‌ها و اجزای او پرتو می‌افکند و همه را به جنب‌وجوش و فعالیت وامی‌دارد جامعه انسان‌ها نیز یک وجود خارجی است که علم واحد، قدرت واحد و حیات واحد دارد و علم، اراده، قدرت و حیات هر فرد پرتوی از آن و تابع آن است. جامعه پیکری است و افراد، اجزای و اندام‌های آن؛ این پیکر دارای، مغز، فکر، اراده، علم، عمل، حیات و مرگ است. به نظر آنها، آنچه واقعیت خارجی دارد، جامعه است و فرد - قطع نظر از جامعه - امری اعتباری و انتزاعی است؛ البته این دیدگاه قابل نقد و بررسی است. این، دیدگاه آنهاست، ولی آنچه حقا باید مورد توجه قرار گیرد این است که جامعه، همانند فرد، متولد می‌شود، دوران کودکی، جوانی، کمال، سنین کهولت و پیری، و سرانجام تحول و مرگ دارد. صحت و بیماری دارد؛ وقتی بیمار شود، روابط میان اعضایش متزلزل می‌شود و دیگر خوب کار نمی‌کند و چون پیوند میان اعضا درست و کامل نیست، حیاتش ضعیف می‌شود. در این هنگام باید جامعه را درمان کرد و به داد او رسید، وگرنه می‌میرد. امور اجتماعی، به معیار تفکر فلسفی، از امور اعتباری است نه عینی؛ ولی از نظر آثار علمی، در ردیف امور واقعی و عینی است و حتی مشمول قانون علیت نیز هست؛ «قانون علیت به آن معنا که علمای طبیعی قرون اخیر اصطلاح کرده‌اند، نه به آن معنا که در فلسفه مصطلح بوده».<sup>۱</sup>

اسلام به فعل و انفعالاتی که در امور اجتماعی هست، عنایت فراوان کرده و برای استوار ساختن پیوندهای اجتماعی و مصون نگهداشتن جامعه از گزند عوامل فساد، تدابیر عالی اندیشیده است.

### از نظر پیامبر اعظم ﷺ، وظایف فردی، چه اصولی را در برمی‌گیرد؟

#### اصل اول: حفظ حدود الله

پیامبر اعظم ﷺ، حافظ حدود بود؛ چون حافظ دین و حافظ اسلام بود و اسلام تماماً حدّ و مرز است. آنچه در حیات پیامبر ﷺ به منزله یک اصل مطلق در تمام امور و کلیه مراحل دیده می‌شود، اصل حفظ حدود و مرزهای الهی است. رعایت این اصل نه تنها در برخورد با مؤمنان و مسلمانان لازم است، بلکه در برخورد با کافران و مشرکان و حتی دشمنان حربی لازم است رعایت شود. همه چیز باید در مرز خویش و حدود تعیین شده قرار گیرد و هیچ کس حق تعدی از آنها را ندارد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «اینها حدود الهی است، از آنها تجاوز نکنید» (بقره: ۲۲۹) و در ادامه می‌فرماید: و من یتعد حدود الله فأولئك هم الظالمون؛ (بقره: ۲۲۹).

### اصل دوم: تعادل

اصل تعادل از اصولی است که در قرآن کریم بدان عنایت زیادی شده است و در زندگانی سراسر نورانی پیامبر اعظم ﷺ و ائمه هدی ﷺ در همه اعمال و رفتارشان، آن را مشاهده می‌کنیم. امام علی ﷺ درباره پیامبر ﷺ می‌فرماید: «سیره آن حضرت، تعادل و میانه‌روی بود».<sup>۲</sup> متأسفانه، بیشتر انسان‌ها و بسیاری از جوامع فاقد این اصل در حیات خود بوده و هستند؛ بنابراین، یا به دامن افراط افتاده‌اند یا در دام تفریط غلطیده‌اند و از مسیر درست و راه کمال و هدایت خارج شده‌اند. ریشه بسیاری از انحرافات فردی و اجتماعی را می‌توان در رعایت نکردن اصل تعادل یافت. چه مشکلاتی که انسان درباره خود پیدا می‌کند و نمی‌تواند آنها را حل کند، و چه مشکلاتی که در خانواده و روابط خانوادگی، پیدا می‌شود و چه مشکلاتی که در جوامع به دلیل رعایت نکردن این اصل، ظهور و بروز دارد. اصولاً شأن عقل، تعادل است و شأن جهل، عدم تعادل؛ یعنی انسان عاقل، انسانی متعادل است و انسان جاهل، انسانی غیرمتعادل. حضرت علی ﷺ درباره انسان جاهل تعبیری دارند که می‌فرماید: «لا تری الجاهل إلا مفراطاً أو مفرطاً»؛<sup>۳</sup> انسان جاهل را نمی‌بینی، مگر اینکه یا افراط می‌کند یا تفریط.

### اصل سوم: زهد

«برای تو بسنده است رسول خدا ﷺ را مقتدا گردانی، و راهنمای شناخت بدی و عیب‌های دنیا بدانی».<sup>۴</sup> زهد، مبنایی‌ترین اصل در سیره آن رسول حق است و در حقیقت، زیرساخت همه سلامت‌ها، قوت‌ها و عزت‌هاست؛ نه تنها در عرصه سیره فردی، بلکه در کلیه عرصه‌های خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی زهد است که باطن مناسبات صحیح است و همه کجی‌ها و ناراستی‌ها در این عرصه‌ها و سرآغاز همه گمراهی‌ها، فقدان این اصل است؛ بلکه اصل و اساس دین، زهد است؛ «الزهد اصل الدین»<sup>۵</sup> و «الزهد اساس الیقین»؛<sup>۶</sup> چنان‌که از حضرت صادق ﷺ نقل شده است: «زهد، کلید درب جهان آخرت و کلید خلاص شدن از آتش است».

### اصل چهارم: ساده‌زیستی

«به‌درستی که اهل تقوا، کم‌خرج‌ترین مردم دنیا و پرکارترین آنان‌اند».<sup>۷</sup> سخن درباره این اصل را با عباراتی از استاد شهید مرتضی مطهری آغاز می‌کنیم: «اینکه پیامبران در زی‌قناعت و سادگی بودند، سیاست الهی آنها بود. آنها دلها را پرمی‌کردند، اما نه با جلال و دبدبه‌های ظاهری؛ بلکه با جلال و حشمت‌های معنوی که توأم با سادگی‌ها بود. پیامبر اعظم ﷺ به اندازه‌ای از این جلال‌ها و حشمت‌های ظاهری تنفر داشتند که سراسر زندگی‌شان مبارزه با آنها بود. هنگامی که می‌خواستند به جایی بروند، اگر گروهی می‌خواستند دنبال ایشان به راه بیافتند، اجازه نمی‌دادند. اگر سواره بودند و کسی می‌خواست همراه او پیاده بیاید، می‌فرمود: برادر! یکی از سه کار بایستی انتخاب کنی: یا شما جلو برو و من پشت سر می‌آیم، و

یا من می روم و شما بعد بیایید و یا احیاناً، اگر ممکن بود که بر آن مرکوب دو نفری سوار بشوند، سوار می شدند و می فرمودند: اینکه من سواره باشم و شما پیاده، صحیح نیست و جور در نمی آید و محال بود که اجازه بدهند خود سواره حرکت بکنند و یک نفر پیاده دنبالش باشد. در مجلسی که می نشستند، می فرمودند: به صورت حلقه بنشینیم که مجلس ما بالا و پایین نداشته باشد. اگر من بیایم در صدر مجلس بنشینم و شما در اطراف، شما می شوید جزو جلال و دبدبه من و چنین چیزی را نمی خواهم و راضی به آن نیستیم، و پیامبر ﷺ تا زنده بود، از اصل سادگی تجاوز نکردند و مخصوصاً از یک نظر، این را ضروری و لازم می دانستند، برای اینکه رهبر بودند و لهذا ما می بینیم که حضرت علی ﷺ هم در زمان خلافتشان در نهایت دقت، این اصل را رعایت می کردند. هرگز اسلام به یک رهبر اسلامی اجازه نمی دهد که برای خودش، جلال و جبروتی قابل بشود. جلال و جبروتش در همان معنویت و قناعت و روح بلند اوست، نه در ظاهر و جسم او».<sup>۸</sup>

منطق عملی پیامبر ﷺ چنین بود: «ساده، بی پیرایه، مردمی، مانند مردمان ضعیف و به دور از تجملات و اسرافها و رفت و آمدهای ظاهری و تشریفات». ساده زیستی و زندگی عاری از پیرایه های عافیت طلبی و کاخ نشینی چنان در زندگی رسول اعظم ﷺ، گل سرسبد عالم وجود، حاکم بود که سیره نویسان درباره اش نوشته اند؛ «کان رسول الله ﷺ خفیف المؤمنة»؛ پیامبر ﷺ در زندگی کم خرج بود.<sup>۹</sup>

#### اصل پنجم: تفکر و تدبّر

مسئله تفکر و تدبّر، از اموری است که در سیره نبوی، درخشش خاصی دارد و تجلی این درخشش بر کسی پوشیده نیست. تفکر، کلید روشنایی ها، مبدأ کسب بصیرت، دام علوم و وسیله کسب معارف و حقایق است.<sup>۱۰</sup>

در هیچ نظام فکری و عملی، چون اسلام بر تفکر تأکید نشده است. این تأکید و انگیزختن مردمان به تفکر، چنان است که ساعتی اندیشه، بهتر از یک سال عبادت معرفی شده است؛ چراکه نیروهای باطنی انسان و حیات حقیقی او با تفکر فعال شده، و با گشودن دریچه تفکر، درهای حکمت و راهیابی به حقیقت بر او گشوده می شود. از این رو در اسلام، اندیشیدن زندگی دل و حیات قلب خوانده شده است.<sup>۱۱</sup>

تفکر، اساس حیات انسانی است؛ چراکه انسانیت انسان و ادراک او از عالم، آدم و پروردگار عالمیان، و اتصالی که با حق برقرار می کند، به چگونگی تفکر او بستگی دارد. با تفکر است که استعدادهای پنهان آدمی از قوه به فعل درمی آید و زمینه حرکت کمالی او فراهم می شود.<sup>۱۲</sup>

#### اصل ششم: حریت

«آنان که از رسول ختمی مرتبت و پیامبر امّی - که [پیامبری او را] در تورات و انجیلی که

نزولشان است نگاشته می‌یابند - پیروی کنند، آنها را به نیکی امر و از زشتی نهی خواهد کرد و بر آنان طعام پاکیزه را حلال و پلیدی‌ها را حرام می‌گرداند، و کند و زنجیرهایی را که برگردن دارند، برمی‌دارد. پس آنان که به او گرویدند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاریش کردند و نوری را که بر او نازل شد پیرو شدند، به قرآنی که روشن‌کننده دل‌های تاریک و آزادکننده از بندهاست، عمل کردند. آن گروه به حقیقت رستگاران‌اند». (اعراف: ۱۵۷)

حریت در اسلام به معنای از بیگانه رستن و به دوست پیوستن است طوق بندگی غیر خدا را باز کردن و بستن کمند محبوب گشتن؛ اسیر عشق آن یکتای جمیل شدن و از هر دو عالم آزاد شدن است.<sup>۱۳</sup>

انسان، آن‌گاه که به رستگاری می‌رسد و از دنیا آزاد می‌شود، از خود رهایی می‌یابد و عبد و حرّ می‌شود. آن‌که هیچ تعلقی از تعلقات عالم، او را اسیر نکرده است، مگر تعلق محبوب حقیقی.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود      ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است  
مگر تعلق خاطر به ما هر خساری      که خاطر از همه غم‌ها به مهر او شاد است.<sup>۱۴</sup>

### اصل هفتم: استقلال

خداوند در قرآن می‌فرماید: «محمد فرستاده خداست و کسانی که با اویند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان‌اند؛ پیوسته آنها را در رکوع و سجود می‌بینی؛ آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند. نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است. این توصیف آنها در تورات است و توصیف آنها در انجیل، همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آنها می‌پردازند، تا محکم شده، برپای خود بایستند [به قدری رشد کرده که] زارعان را به شگفتی وامی‌دارد! این برای آن است که کافران را به خشم می‌آورد. خداوند، کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده آمرزش و پاداش بزرگی داده است». (فتح: ۲۹)

از مسایل دیگری که باید از سیره پیامبر ﷺ آموخت، استقلالی است که در آن حضرت می‌بینیم؛ چه استقلال فکری و چه استقلال عملی. حضرت رسول ﷺ، الگوی فاستوی علی سؤقیه؛ (فتح: ۲۹) است. ایستاده برپای خویش و استوار به وجود الله، بدون وابستگی به غیر؛ استقلالی که ناشی از وابستگی به خداوند است. چنان‌که در قرآن کریم، آن حضرت و خط او با این ویژگی ستوده شده است.

### اصل هشتم: عزت

«عزت برای خدا و رسولش و مؤمنان است». (منافقون: ۸)  
عزت از عمده‌ترین اصول سیره نبوی و از بنیادی‌ترین مسائل اسلام است. اساس تربیت بر

آن قرار دارد و چنانچه فرد با عزت رشد و یا بدان تربیت شود، به تقوای مصونیت مجهز می‌شود. جهت‌گیری اصلاحی در سیره، چنین است که فرد و جامعه با عزت شوند و مصداق آیه ۸ سوره منافقون باشند.

عزت به چه معنایی است که این‌گونه حیاتی و گران‌قدر است؟ راغب اصفهانی در معنای عزت می‌نویسد: «عزت به معنای حالتی است که نمی‌گذارد انسان مغلوب شود و شکست بخورد؛ و اصل آن از اینجا گرفته شده است که می‌گویند: «أرض عزاز»، یعنی زمین سخت».<sup>۱۵</sup> بنابراین، عزت در اصل به معنای صلابت و حالت شکست‌ناپذیری است و بر همین اساس، در معنای دیگری از جمله غلبه، سختی، غیرت و حمیت به کار رفته است.

#### اصل نهم: عدم تکلف

«بگو: ای پیامبر! من از شما هیچ پاداشی نمی‌طلبم، و من از متکلفین نیستم.» (ص: ۸۶) سیره نبی اکرم ﷺ بر عدم تکلف استوار بود و آن را از افتخارات خود می‌شمرد. افتخار در بری بودن از تصنع و خودآرایی، و بستن چیزی به خود و خود را به سختی انداختن. پیامبر اعظم ﷺ می‌فرماید: «من و امتم از تکلف دور هستیم».<sup>۱۶</sup> و نیز می‌فرماید: «ما گروه پیامبران و أمنای پروردگار و پرهیزگاران، از تکلف دور هستیم».<sup>۱۷</sup> همچنین درباره بی‌زاری از اهل تکلف می‌فرماید: «من اهل تکلف را دوست نمی‌دارم».<sup>۱۸</sup>

در سیره آن حضرت و در منطق پیشوایان حق، جایی برای تکلف؛ تصنع و به خود بستن چیزی برای پیروانشان نیست. آنها از این امور بیزار بودند و اجازه نمی‌دادند که دیگران نیز با آنها از سر تکلف و تصنع برخورد و معاشرت کنند. چنان‌که حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ای در میدان نبرد صفین فرمود: «آن‌گونه که با ستمگران و جباران سخن می‌گویید با من سخن نگویند، و چنان‌که در برابر مستبدین و حکام جبار محافظه‌کاری می‌کنید و خود را جمع‌وجور می‌نمایید، در حضور من نباشید و به‌طور تصنعی، سازش کارانه و منافقانه با من رفتار نکنید و هرگز گمان مبرید درباره حقی که به من پیشنهاد کرده‌اید، کندی ورزم و نه اینکه خیال کنید من در پی بزرگ ساختن خویشتم؛ زیرا کسی که شنیدن حق و یا عرضه داشتن عدالت به او برایش مشکل باشد، عمل به آن برای وی مشکل‌تر است. با توجه به اینکه از سخن گفتن حق و یا مشورت عدالت‌آمیز خودداری نکنید؛ زیرا من شخصاً به منزله یک انسان، خویشتم را ما فوق آنکه اشتباه کنم نمی‌دانم و از آن در کارهایم ایمن نیستم، مگر اینکه خداوند مرا حفظ کند».<sup>۱۹</sup>

#### اصل دهم: نظم و انضباط

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «از پدرم درباره وضع داخلی پیامبر ﷺ سؤال کردم؛ فرمود: ... و چون به منزل می‌رفت، اوقات خویش را به سه جزء تقسیم می‌کرد».<sup>۲۰</sup> از اصول جالب توجه در منطق عملی پیامبر اعظم ﷺ، اصل نظم و انضباط است؛ به



گونه‌ای که در همه جلوه‌های زندگی آن حضرت عینیت داشت و همان‌گونه که هستی منظم است، آن جلوه تام حق (وجه الله الاعظم)، به‌تمامه نظم بود. آن‌گاه، که به‌خانه وارد می‌شد، اوقات خود را تقسیم می‌کرد و هر بخش آن را برای انجام برنامه‌ای خاص در نظر می‌گرفت. چنان‌که در خبر مشهور فریقین آمده است که حسین رضی الله عنه از امیرمؤمنان رضی الله عنه درباره برنامه و وضع پیامبر صلی الله علیه و آله در داخل خانه سؤال کرد، و علی رضی الله عنه چنین پاسخ داد: «و چون آن حضرت به منزل می‌رفت، اوقات خویش را به سه قسمت تقسیم می‌کرد: قسمتی را برای عبادت خدا، قسمتی را برای اهل بیت خود و قسمتی را به خود اختصاص می‌داد و سپس آن قسمتی را که به خود اختصاص داده بود، میان خود و مردم تقسیم می‌کرد و بخشی از آن را به مردم اختصاص می‌داد و عام و خاص را می‌پذیرفت و چیزی از آنها مضایقه نمی‌کرد».<sup>۲۱</sup>

#### اصل یازدهم: صبر و استقامت

صبر از آن دسته مفاهیم اسلامی است که مانند تقوا، توکل، تقیه، تقدیر، زهد و شفاعت، از نظر معنا و مفهوم تحریف شده است. تصور بسیاری از مردم از صبر، سکوت و دم زدن، تن به ظلم دادن و تسلیم شدن در برابر ظلم و جور و گریز از عرصه مبارزه با نفس و مشکلات و مصیبت‌هاست؛ درحالی‌که در آموزه‌های اسلامی برعکس است و صبر به معنای خویشتن‌داری، ثبات نفس، پایداری و استقامت است. معنای اصلی صبر همان حبس و منع است و آنکه انسان خود را از قید نفس آزاد سازد تا به صبر حقیقی دست یابد و این، نتیجه آزادی از بند نفس است و دارای ثمراتی چون خروج از عبودیت نفس، صبر در بلدها و گرفتارهاست.<sup>۲۲</sup>

امام صادق رضی الله عنه در حدیثی می‌فرماید: «آزاده، در همه حال آزاده است؛ اگر دچار گرفتاری شود، صبر کند، و اگر مصیبت‌ها بر سرش فرو ریزد، او را نشکند؛ هر چند اسیر و مغلوب شود و سختی جای‌گزین آسایش او شود. چنانکه بر سرش آمد، زیانش نزد خدا بر او منت گذارد و ستمگر سرکش را بنده او کرد پس از آنکه مالک او بود و خدا او را به رسالت فرستاد و به واسطه او به امتی رحمت کرد. صبر این‌گونه است و خیر در پی دارد. پس شکیبیا باشید و دل به شکیبایی دهید تا پاداش ببینید».<sup>۲۳</sup>

#### اصول و ظایف اجتماعی از نظر پیامبر اعظم ﷺ

##### اصل اول: رفق و مدارا

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أمرنی ربی بمداراة الناس كما أمرنی بآداء الفرائض»؛<sup>۲۴</sup> پروردگارم مرا به مدارا با مردم امر کرد، آن سان که مرا به انجام واجبات امر کرد».

##### رفق و مدارا در منطق عملی پیامبر ﷺ

این اصل، از اصولی است که در سیره اجتماعی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله اهمیت بسیاری داشته و مایه

قوام و دوام مناسبات صحیح اجتماعی - در درون جامعه اسلامی - است. برخوردهای از سر رفق و ملامت و به دور از درشتی و خشونت آن حضرت در معاشرت‌های اجتماعی، سازنده‌ترین عنصر در اصلاح جامعه و روابط و مناسبات اجتماعی بود. سیره‌نویسان از حسین بن علی علیه السلام در توصیف برخوردهای اجتماعی امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت کرده اند: «کان دائم البشر، سهل الخلق، لین الجانب، لیس بقط ولا غلیظ»<sup>۲۵</sup> [پیامبر صلی الله علیه و آله] دائماً خوش‌رو، خوش‌خوی و نرم بود؛ خشن و درشت‌خوی نبود.

آن رسول رفق، از غلظت‌های بی مورد و شدت‌های نابجا سخت پرهیز داشت و هرگز برای پیشبرد مقاصد اجتماعی خویش، در میان مسلمانان، از حرکت‌های تند عاری از رفق بهره نگرفت. او همان‌گونه که مأمور به برپایی واجبات بود، مأمور به رفتاری از سردمدار بود: «إن الله تعالی أمرنی بمدارة الناس، کما أمرنی باقامة الفرائض»<sup>۲۶</sup> خداوند تعالی، همان‌گونه که مرا به برپایی واجبات امر نموده، به مدارا با مردم امر کرده است. آن حضرت، با رفق و مدارا توانست جامعه را متحول سازد و چنانچه این روحیه نبود و این اصل مهم اجتماعی به کار نمی‌رفت، قطعاً امکان ایجاد وحدت و پیوند و حرکت در جامعه میسر نمی‌شد: «این رحمت الهی بود که شامل حال تو شد تا این‌گونه با مردم مهربان و خوش‌خوی شدی، و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند. درباره آنها گذشت داشته باش و برایشان آمرزش بخواه». (آل عمران: ۱۵۹)

#### اصل دوم: تکریم و جایگاه آن در روابط اجتماعی

به‌طور کلی در برخوردها و رفتارهای اجتماعی، روابطی که انسان‌ها با هم برقرار می‌کنند تابع دو دیدگاه است: یا بر مبنای دیدگاه «کرامت» است و یا بر مبنای دیدگاه «اهانت». بر اساس این دو نوع نگرش به انسان، روابط انسان‌ها با یکدیگر یا بر «تکریم» و گرامی داشتن استوار است، یا بر «استخفاف» و حقیر شمردن. در یک نگاه، انسان موجودی است با ارزش و شریف، صاحب کرامت ذاتی و «حاصل بر و بحر»، و در نگاه دیگر، وجودی است بی‌ارزش و حقیر، فاقد کرامت ذاتی و صرفاً طبیعی. انسان را هرگونه تلقی کنیم، همان‌گونه با او برخورد می‌کنیم؛ اگر او را موجودی صاحب کرامت بدانیم، می‌کوشیم این کرامت را در او تقویت کنیم و به‌عکس، اگر دیگران را بی‌کرامت بدانیم، از سر تفرعن، آنان را کوچک شمرد، به ایشان اهانت، حقارت و استخفاف روا می‌دادیم. خداوند درباره کرامت ذاتی انسان‌ها، در آیه هفتاد سوره اسراء فرمود: «ما فرزندان آدم نوع انسان - را کرامت بخشیدیم». (اسراء: ۷۰) همچنین فرعون را نمونه نگرش و برخورد تحقیرآمیز با انسان معرفی کرده است: «او [فرعون] قومش را استخفاف کرد، پس اطاعتش کردند؛ آنها قومی فاسق بودند». (زخرف: ۵۴)

فرعون نماد برخورد تحقیرآمیز با انسان است. ماندگاری نظام فرعونی و مناسبات سلطه و

استثمار و استحمار، جز در چهارچوب تهی کردن انسان‌ها میسر نمی‌شود. انسان حقیر است که مطیع فراعنه می‌شود و این نیست مگر به دلیل «فسق» او؛ و فسق خروج از طریق حق است و از همین روی به معنای عصیان و ترک الهی و خروج از دین آمده است.<sup>۲۷</sup>

انسانی که کرامت خود را بر زمین می‌گذارد و پذیرای اهانت می‌شود، ابتدا باید فاسق شده و از محتوای الهی خود عدول کرده باشد تا پذیرای استخفاف ستمگر و حکومت ستم شود. اصولاً راه و رسم و سیره همه جباران و حکومت‌های خودکامه و فاسد این است که برای ادامه تفرعن و خودکامگی خود، مردم را خفیف سازند، تهی کنند و از نظر تفکر در سطحی نگاه دارند که خطری برایشان ایجاد نشود. با تحمیق آنها و خرد کردن شخصیت حقیقیشان، آنان را به صورت ابزار و اداواتی برای مقاصد خود می‌سازند. جالب آنکه در آیه یاد شده، علت پذیرش استخفاف و قدرت گرفتن فراعنه را فسق مردم معرفی می‌کند: «آنها گروهی فاسق بودند»؛ چراکه اگر فاسق نبودند و از اطاعت خدا و فرمان عقل خارج نشده و خود را از محتوای الهی - انسانی خویش تهی نساخته بودند، تسلیم هیچ فرعون نمی‌شدند. آنها خود، کرامت خویش را لگدمال کرده بودند؛ آن‌گاه که تسلیم استخفاف فرعون می‌شدند. آنها فاسق بودند که تن به پیروی از فاسق دادند. بنا بر آنچه گفته شد، به اعتباری در برخورد با انسان دو دیدگاه وجود دارد: ۱. دیدگاه «موسوی» که انسان را بار کرامت می‌داند و نحوه برخورد با انسان را برخورد از سر تکریم می‌خواهد؛ ۲. دیدگاه «فرعونی» که انسان را برای اینکه به زیر سلطه بکشد، استخفاف می‌کند؛ او را حقیر می‌داند و به تحمیق او می‌پردازد؛ چراکه اگر انسان خرد و خفیف و سبک شد، تن به هر خواری و پستی می‌دهد.

سیره پیامبران ﷺ در برخورد با انسان، سیره موسوی است. آنها «کریم» بودند و برخوردهایشان «کریمانه»؛ «صاحب کرامت» بودند و اهل «تکریم» مردم. انسان تا کرامت نداشته باشد، نمی‌تواند تکریم کند، و رسول خدا ﷺ با کرامت‌ترین انسان‌ها بود؛ چنان‌که سیره‌نویسان در وصف آن حضرت نوشته‌اند: «کان اکرم الناس».<sup>۲۸</sup>

#### اصل سوم: عدم مداهنه

واژه مداهنه از «ذهن» گرفته شده است و مانند «ادهان» و «تدهین»، به معنای مصلحت‌اندیشی و سازش‌کاری، و مدارا و نرمش در حق به کار می‌رود.<sup>۲۹</sup>

«ذهن» به معنای روغن و «ادهان» به معنای روغن مالی و در اصطلاح فارسی «ماست مالی» است که کنایه از نرمی، روی خوش نشان دادن و مدارا در جایی است که نباید روی خوش نشان داد و نرمی کرد. «ادهان» به معنای کوتاه آمدن در حق، سازش‌کاری، هم‌رنگ جماعت شدن، «بوقلمون صفت بودن»، «عوام زده شدن»، پیر و همراه جریان‌ها شدن و تن به باطل دادن است. خداوند در آیه نهم سوره قلم خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «این تکذیب‌گران حق

(کفار)، دوست دارند که تو مداهنه کنی و با آنها سازش نمایی. با نزدیک شدن به دین آنان، روی خوش به ایشان، نشان دهی؛ آنها هم با نزدیک شدن به دین تو، روی خوش به تو نشان دهند و خلاصه، آنکه دوست دارند تو کمی از دینت مایه بگذاری و اهل تسامح و تساهل شوی؛ کمی هم آنان از دین خود مایه بگذارند و هریک درباره دین دیگری مسامحه روا دارند». چنان که نقل شده است کفار به رسول خدا ﷺ پیشنهاد کردند از تعرض به خدایان آنها کوتاه بیاید و آنها نیز متقابلاً متعرض پروردگار او نشوند.<sup>۳۰</sup>

«آنها دعوت به سازش می کنند و تو را به مصانعه فرامی خوانند» (قلم: ۹)؛ اما تو هرگز با آنان سازش مکن و در حق ایشان مدارا روا مدار (قلم: ۸)؛ به هیچ وجه با آنان موافقت نکن نه عملی و نه زبانی؛ زیرا تکذیب گران مفتون و گمراه اند. آنها مفتون باطل اند و تمایلشان به سازش برای نابودی حق است و هیچ جایی برای مدارا با آنان نیست.

در سیره پیامبر رحمت، اصل مدارا و رفق جایگاهی ویژه دارد اما در برخورد با مؤمنان و مسلمانان و انسان هایی که با رفق و مدارا به مسیر حق جذب می شوند، و به شرط آنکه حق زیر پا گذاشته نشده، به حدودی از حدود الله تعدی نشود؛ ولی آنجا که حدود و اصول مطرح است، جایی برای مداهنه نیست.

#### اصل چهارم: عدم استرحام

«نفی استرحام» از اصولی است که در سیره اجتماعی رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ رعایت می شد و به هیچ وجه زیر پا گذاشته نشده است. آنها هرگز «استرحام» نکردند. استرحام یعنی ترحم طلبیدن، گردن کج کردن، التماس کردن، زاری کردن در برابر مخلوق و ناله زدن پیش خلق، خود را خرد کردن، ضعیف و زبون ساختن و زیر پا گذاشتن شرافت و کرامت ذاتی انسان. اسلام آمده است به انسان عزت بخشد؛ او را از حضيض ذلت به اوج عزت بکشد، و از خاک به افلاک ببرد؛ انسان ملکی را ملکوتی کند، و طی این طریق با عزت و عدم استرحام در برابر مخلوق ممکن است. از همین رو می بینیم پیشوایان حق در سخت ترین اوضاع، ضعف نشان ندادند؛ هرگز خود را زبون نساختند و جز در برابر حضرت حق ترحم نطلبیدند و به پیروان خود آموختند که چنین باشند، که عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است؛ چنان که نبی اکرم ﷺ فرمود: «عز المؤمن استغناؤه عن الناس».<sup>۳۱</sup>

این سخن بدان معنا نیست که انسان ها بی نیاز از یکدیگرند و کسی به کسی نیاز ندارد؛ بلکه بدین معناست که در مناسبات اجتماعی و در برخوردها و طلب احتیاجات و رفع نیازها، عزت انسان حفظ شود و تن به استرحام ندهد؛ همان گونه که پیامبر عزت و کرامت فرمود: «خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید».<sup>۳۲</sup>

مؤمن استرحام نمی کند؛ در برابر این و آن گردن کج نمی کند؛ و خود را حقیر نمی سازد. برای هیچ مؤمنی جایز و روا نیست که خود را خوار سازد.<sup>۳۳</sup>

برای هیچ انسانی شایسته نیست که کرامت انسانی خود را فدای خواسته‌های بی‌ارزش کند و منت‌پذیر خوان کسی شود که بهره‌ای از وجود ندارد و حتی بوی آن را نیز استشمام نکرده است؛ چنان‌که پیامبر ﷺ در وصیت‌های خود به علی رضی الله عنه فرمود: «ای علی! اگر ناچار شوم دست خود را تا آرنج در دهان اژدها فرو برم، این عمل نزد من محبوب‌تر است از اینکه از کسی که چیزی نبوده و دارا شده است، چیزی را درخواست کنم».<sup>۳۴</sup>

#### اصل پنجم: عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی در اندیشه دینی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که هیچ امر دیگری با آن قابل مقایسه نیست. این عدالت، برخاسته از عدلی کلی است که حاکم بر همه چیز است. عدل به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود، مبنای همه امور است و خدوند، همه چیز را بر عدل استوار کرده است.<sup>۳۵</sup>

قیام همه امور به عدل و استواری همه چیز به آن است. چنان‌که در حدیث نبوی آمده است: «آسمان‌ها و زمین به عدل برپاست و در نظام دین، نه تنها همه چیز بر عدل استوار است، بلکه عدل مقیاس همه چیز است».<sup>۳۶</sup>

عدل رکن، هدف، معیار و مقیاس است و همه چیز با آن سنجیده می‌شود. عدالت، اصلی اساسی است که ارسال رسل و انزال کتب برای آن است. راز مبارزه پیامبران عدالت است و هدف اجتماعی - سیاسی پیامبران و مصلحان با آن محقق می‌شود. جان و حیات همه چیز به عدل است؛ چنان‌که حضرت علی رضی الله عنه می‌فرماید: «عدل، حیات است».<sup>۳۷</sup>

بدون عدل، همه چیز مرده است و دین منهای عدالت، فقط وسیله‌ای است برای به بند کشیدن انسان‌ها برای جلوگیری از در رفتن آنها به سوی حق. عدالت، اصلی بنیادین است که ملاک تشخیص حق و باطل، و معیار سنجش همه چیز، از جمله دین است. اصل عدالت از مقیاس‌های اسلام است که باید دید چه چیز بر او منطبق می‌شود. عدالت در سلسله علل احکم است نه در سلسله معلولان؛ نه این است که آنچه دین گفت عدل است، بلکه آنچه عدل است، دین می‌گوید. این معنای مقیاس بودن عدالت برای دین است؛ و اینکه آیا دین مقیاس عدالت است یا عدالت، مقیاس دین. این مانند آن چیزی است که درباره حسن و قبح عقلی میان متکلمان رایج شد و شیعه و معتزله، عدلیه شدند؛ یعنی عدل را مقیاس دین شمردند و دین را مقیاس عدل. به همین دلیل، عقل یکی از ادله شریعت قرار گرفت. در جاهلیت، دین را مقیاس عدالت و حسن و قبح می‌دانستند؛ از این رو، در سوره اعراف از آنها نقل شده است که هر کار زشتی را به حساب دین می‌گذاشتند. قرآن می‌گوید: «بگو خدا امر به فحشا نمی‌کند».<sup>۳۸</sup> (اعراف: ۲۸)

#### اصل ششم: شورا

مسئله شورا، مشورت و مشاوره در اسلام و در منطق عملی پیشوایان حق اهمیت بالایی دارد. در

سیره پیامبر اعظم ﷺ نوشته‌اند که آن حضرت با اصحاب خود بسیار مشورت می‌کرد و برخی از اصحاب، از جمله عایشه، همسر پیامبر ﷺ نقل کرده است: «هیچ کس را ندیدیم که با اصحاب خود بیشتر از رسول خدا ﷺ با اصحابش مشورت کند».<sup>۳۹</sup>

رسول خدا ﷺ با آنکه معصوم بودند، نیازی به مشورت نداشتند و جدا از وحی و مقام خلیفه الهی، چنان اندیشه کامل و نیرومندی داشتند که از مشورت بی‌نیازشان می‌کرد؛ ولی باین حال، مشورت می‌کردند و عمل به شورا از اصول مسلم سیره پیامبر ﷺ و اوصیای آن حضرت است. رسول خدا ﷺ با مشورت کردن، از یک سو مسلمانان را متوجه اهمیت شورا می‌کرد و از دیگر سو، به آنان می‌آموخت که به این سیره عمل کنند و پس از آن حضرت نیز به این سنت نیک تأسی و اقتدا نمایند.<sup>۴۰</sup>

شورا به منزله یک اصل اجتماعی، مایه الفت و پیوند مردم، ارزش یافتن آنها، و مشخص شدن ارزش و جایگاه افراد در امور اجتماعی است و مشورت پیامبر ﷺ با اصحابش برای مراعات حال آنها و احترام ایشان بود و این حرکت را گامی به سوی رشد اندیشه و تفکر در جامعه اسلامی می‌دانست؛ زیرا دور بودن از جامعه و بی‌اهمیت بودن به مسائل، باعث مرده بودن فرد و روحیه انزوا می‌شود؛ ولی افرادی که پیوند محکم با اجتماع دارند، دارای روحیه مسئولیت‌پذیری‌اند و اعتبار و منزلت خواهند یافت. در چنین شرایطی، رابطه رهبری و مردم، و کارگزاران و توده‌ها به صورت یک امر دوسویه در خواهد آمد و همه در سرنوشت خویش شریک خواهند بود.

#### اصل هفتم: اهتمام برای مستضعفان

از امور مسلم در سیره پیامبر اعظم ﷺ و ائمه هدی ﷺ، اهتمام ایشان برای مستضعفان است؛ یعنی با آنها بودن، ایستادن در جبهه ایشان، حفظ کرامت آنها، تلاش برای زدودن محرومیت‌هایشان و سیر دادن آنها به عزت حقیقی‌شان؛ اهتمام برای آنان که از حقوق واقعی خود محروم شده‌اند؛ اهتمام برای آزاد ساختن آنان از اسارت‌ها و فراهم کردن زمینه صعود؛ اهتمام برای آنان که طالب حق‌اند و محروم از حقوق؛ آنها که بهترین بندگان خدایند؛ آن مستضعفان صالحی که وارث زمین خواهند شد. جهت‌گیری دین آن است که روزی مستضعفان صالح، وارث زمین شوند و دولتی حق، همه محرومیت‌ها را بزدايد. خداوند به آنان عنایت داشته و رسول خدا ﷺ و اوصیایش به آنها عطف فراوان دارند. پیامبر ﷺ رحمة للعالمین است؛ رحمت و اوسع‌ای است برای همه و رحمت خاصه‌ای است برای مستضعفان صالح. پیامبر اعظم ﷺ خود را از آنان می‌دانست؛ بلکه همه پیامبران الهی از مستضعفان بوده‌اند. خاستگاه آنان از مستضعفان بوده است. و برای توده کار می‌کردند. اسلام از طبقه بالا، پیدا نشده است. پیغمبر اکرم ﷺ از همین جمعیت پایین بود از میان همین جمعیت برخاست و قیام کرد. اصحاب او نیز از همین

مردم پایین و طبقهٔ سوم بودند. آن طبقهٔ بالا، مخالفین پیامبر اکرم بودند. پیامبر اکرم ﷺ از همین توده پیدا شده است و برای همین جمعیت، همین ملت قیام کرده است. به نفع همین ملت، احکام آورده است.<sup>۴۱</sup>

#### اصل هشتم: مقابله با مستکبران

اصل مقابله با مستکبران به معنای درگیری ذاتی و همیشگی اسلام با هر گونه تکبر و برتری جویی است که در سیرهٔ پیامبر ﷺ و ائمهٔ هدی ﷺ درخشش خاصی دارد. استکبار چهره‌های گوناگونی دارد و در هر لباسی که ظهور کند، باید با آن مقابله کرد. این اصل به معنای درگیری پیوستهٔ حق و باطل است؛ رویارویی آنانکه ولایت الهی را پذیرفته‌اند با آنان که تحت ولایت شیطان‌اند. اگر انسان الهی با چهره‌های گوناگون استکبار مقابله نکند و تباهگری و ستم‌پیشگی آنها را دفع ننماید، زمین را تباهی و ستم پر خواهد ساخت. اگر این رویارویی نباشد و از سلطهٔ مستکبران جلوگیری نشود و انسان‌های الهی با آنان مقابله نکنند، آنها همهٔ شرافت‌ها و ارزش‌ها را دفن کرده، می‌کوشند که یاد خدا را محو سازند. همیشه گروه‌های حق‌طلبی هستند که در برابر گروه‌ها دیگری که برای استثمار و استعمار و استحمار انسان‌ها عمل می‌کنند به‌پاخیزند و همهٔ پیام‌آوران الهی، رسالت آگاه کردن مردم و خیزش آنها علیه ستم و برپایی عدالت را داشته‌اند. چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: «به‌یقین، پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا آدمیان به داد برخیزند و آهن را فرو فرستادیم که در آن آسیبی سخت و سودها برای آدمیان هست و تا خدا معلوم کند چه کسی خدا و فرستادگان او را ندیده یاری می‌کنند. آری، خدا خودش هم نیرومند و عزیز است.» (حدید: ۲۵)

آهن، فرو فرستاده شده است تا حق‌طلبان با سلاح‌های آهنین از عدالت دفاع کنند که در این رویارویی سختی‌ها و درعین حال، سودهای بسیار است. در این مقابله است که مشخص می‌شود یاوران خدا و رسولان او چه کسانی‌اند. چه کسانی از جامعهٔ دینی دفاع کرده، کلمه حق را گسترش می‌دهند و البته خداوند، احتیاجی به یاری یاری‌کنندگان ندارد؛ زیرا خدا قوی است که به‌هیچ‌وجه ضعف در او راه ندارد و عزیزی است که ذلت به سویی راه نمی‌برد و این آزمایشی است برای جدا شدن صفوف.

#### اصل نهم: مساوات

مساواتی که اسلام مقرر داشته و پیامبر اعظم ﷺ آن را محقق ساخته و به آن جامعهٔ عمل پوشانده است، در تاریخ بشر بی‌نظیر است. در منطق قرآن کریم، انسان‌ها همه از یک سرچشمه و فرزندان یک پدر و مادرند و فرقی میانشان نیست. این مساوات برخاسته از منطق قرآن را به تمام معنا در زندگی پیامبر ﷺ، در برخوردها و در حکومت مدینه می‌بینیم و در امتداد حرکت

آن حضرت، در زندگی پیشوایان معصوم علیهم السلام قابل مشاهده است. در منطق قرآن کریم، نه سفید را بر سیاه مزیتی است و نه عرب را بر عجم؛ نه والی بر رعیت برتری دارد و نه حاکم بر مردم. همه افراد به تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند دندان‌های یک شانه مساوی‌اند و هیچ مزیتی بر یکدیگر جز تقوا ندارند.<sup>۴۲</sup>

این نگرش اسلام به انسان‌ها و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان بر آن اساس، از مهم‌ترین عوامل جذب دل‌ها به اسلام بود. چنان‌که در حدیث علوی آمده است: «خیر مردم در تفاوت آنهاست و اگر همه مساوی باشند، هلاک شوند».<sup>۴۳</sup>

اسلام همه تفاوت‌ها و امتیازات نژادی و اختلاف‌های طبقاتی و برتری‌جویی‌های اجتماعی را نفی و به‌صراحت اعلام کرده است: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳)

#### اصل دهم: اخوت

از زیباترین جلوه‌های عملی ایمان، پیوند روح‌ها و اتصال جان‌هاست. قرآن کریم برادری ایمانی را سرفصل و بانی شگفت و کارساز در روابط اجتماعی قرار داده است: «همانا مؤمنان برادر یکدیگرند. پس میان برادرانتان را اصلاح کنید و از خدا پروا بگیرید که بر شما رحمت آید» (حجرات: ۱۰) در واقع خداوند با این آیه، مؤمنان را به یکدیگر پیوند داده و این پیوند معنوی و روحی را چنان محکم کرده است که زمینه‌ساز پیکری واحد شده‌اند. چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مؤمن برادر مؤمن است؛ مانند پیکری که هرگاه عضوی از آن دردمند شود، اعضای دیگر هم احساس درد کند و روح‌های آنها نیز از یک روح است و بی‌گمان پیوستگی روح مؤمن به روح خدا، از پیوستگی پرتو خورشید به خورشید بیشتر است.<sup>۴۴</sup>

این سخن ایمانی، بستر حرکت صحیح اجتماعی است؛ زیرا انسان، نیازمند امنیت اجتماعی است و مهم‌ترین عامل تحقق صحیح آن پیوند، انسان‌هایی است که با جان و دل به یکدیگر محبت ورزیده، در راه امنیت و آسایش یکدیگر گام برمی‌دارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تحقق عینی اصل اخوت، دوباره میان مسلمانان پیمان برادری بست و این جلوه زیبای ایمانی را جلوه اجتماعی بخشید. بار نخست، پیش از هجرت میان مهاجران پیمان برادری بست تا آنان را برای حرکتی بزرگ و سرنوشت‌ساز و سرفصلی جدید در تاریخ بشر آماده سازد و آنان در محیطی جدید، جامعه‌ای نوین‌یاد گذارند برای این‌کار ابتدا خود باید به‌درستی پیوند می‌خوردند و بر حق همدیگر و مواسات با یکدیگر متعهد می‌شدند. فداکاری و ایثار مهاجران، زمینه‌ساز اقدامات بزرگی شد و این پیمان دوه‌دو میان مهاجران برقرار شد: ابوبکر و عمر، حمزه و زیدبن حارثه، عثمان و عبدالرحمن عوف، زبیر و ابن‌مسعود، عبادة‌بن حارثه و بلال، مصعب‌بن عمیر و



سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده جراح و سالم موسی ابی خدیفه، سعید بن زید و طلحة بن عبیدالله، و بین حضرت علی علیه السلام و خودش. به حضرت علی علیه السلام فرمود: «آیا راضی نیستی که من برادر تو باشم؟» گفت: «آری، راضی هستم». فرمود: «تو برادر من در دنیا و آخرت هستی».<sup>۴۵</sup>

#### اصل یازدهم: تعاون، تکافل و مواسات

تعاون به معنای یاری و پشتیبانی یکدیگر و همراهی، مشارکت و همکاری در هر کاری است و در منطق نبوی به معنای مشارکت و همکاری همگانی در تحقق نیکی‌ها و ایجاد و نگهداری جامعه ایمانی است. حیات جامعه انسانی به هم‌بستگی، تعاون و تکافل آن است.<sup>۴۶</sup>

تکافل به معنای بر عهده داشتن امور یکدیگر و مسئولیت مشترک در امر اداره امور و تضامن است؛ یعنی هر عضو جامعه خود را کفیل سایر اعضا بداند و هر کس در جهت تأمین و برآورده کردن نیازهای دیگران و حفظ سلامت و مصالح جامعه بکوشد.<sup>۴۷</sup>

کفالت، در اصل به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است و از همین رو، به افرادی که سرپرستی کودکی را بر عهده می‌گیرند، کافل یا کفیل گفته شده است؛ زیرا در حقیقت او را به خود منضم می‌کند. این واژه در قرآن، هم به صورت ثلاثی مجرد (کفل) به معنای سرپرستی و بر عهده گرفتن کفالت و هم به صورت ثلاثی مزید (کفل) به معنای انتخاب کفیل برای کسی به کار رفته است. نشانه جامعه ایمانی، تکافل اجتماعی و مواسات اهل ایمان با یکدیگر است. مواسات در لغت به معنای مساعدت و دستگیری، همیاری و تعاون، برابر داشتن و غم‌خواری، و یاریگری و مددکاری به مال است. مواسات، معاونت یاران، دوستان، مستضعفان و مستحقان برای معیشت، و تشریک ایشان در قوت و مال است؛ یعنی کسی را به مال خود برابر گردانیدن. مواسات کردن یعنی دیگری را در تن و مال چون خود شمردن، یاری و غم‌خواری کردن با کسی در مال و جان و کسی را در چیزی همچون خویش داشتن (لغت‌نامه دهخدا). مواسات از مهم‌ترین وظایف مؤمنان در قبال یکدیگر خوانده شده است. چنان‌که خداوند در قرآن انسان را حقیقتی ملکوتی معرفی می‌کند که احسن تقویم است و باید به سوی حقیقت خود بازگردد و در زندگی با تلاش و مبارزه در سیر به سوی مقصد حقیقی گام بردارد: «به یقین که انسان را در بهترین هیئت آفریدیم؛ آن‌گاه او را به پایین‌ترین پایین‌ها فرود آوردیم»؛ (تین: ۴-۵).

چنان‌که انسان در این مرتبه نازل بماند، جز خسران بهره‌ای ندارد: «سوگند به زمان که انسان در خسران است» (عصر: ۱-۲).

#### نتیجه گیری

در زمینه تربیت اخلاقی برای تحقق وظایف فردی در جامعه، توجه به اصولی که از آنها یاد شده است، لازم و ضروری است. تربیت اخلاقی و ارتباط آن با این اصول، ارتباطی دوسویه است؛ زیرا

اگر فردی طبق این اصول تربیت شود، در زمینه تربیتی و اخلاقی ساخته شده و آمادگی پذیرش و تحمل هرگونه مشکلی را خواهد داشت. بر این اساس، اصل اول افراد را به سوی یگانگی خدا دعوت می‌کند و اینکه حدود الهی برای همگان باید یکسان رعایت شود و برتری برای دیگران و یا تساهل و تسامحی وجود ندارد. زندگی باید تعادل خود را حفظ کند. چنانچه از اصل تعادل در زندگی پیامبر ﷺ برمی‌آید، آن حضرت در هیچ زمینه‌ای از حد اعتدال بیرون نبوده است. اصل زهد، نشانگر آن است که از دنیا به اندازه‌ی نیاز استفاده شود تا تعادل زندگی همیشه برقرار باشد و این نشانه پیوستگی اصول به یکدیگر است.

تربیت اخلاقی در زمینه وظایف اجتماعی نیز اصول یازده‌گانه‌ای را دربرمی‌گیرد که این اصول با تربیت اخلاقی ارتباطی دوسویه داشته و همچنین با اصول تربیت فردی، رابطه دوجانبه‌ای دارد؛ بدین گونه که رعایت هرکدام از اصول فردی و اجتماعی، انسان را به رعایت سایر اصول نیز ملزم می‌دارد. بر این اساس، در سیره اجتماعی رسول خدا ﷺ، اصل رفق و مدارا و نرم‌خویی با مردم و دوری از هرگونه درشت‌خویی و خشونت، سازنده‌ترین عنصر در اصطلاح جامعه و مناسبات اجتماعی بوده است، این اصل با اصل حریت که در اصول فردی مطرح گردید، رابطه تنگاتنگی دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

۱. محمد داودی، سیره تربیتی پیامبر(ص) و اهل بیت(ع): تربیت دینی، ص ۳۲.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۴
۳. همان، حکمت ۷۰
۴. همان خطبه ۱۶۰
۵. عبدالوحد بن محمد تمیمی آمدی، غررالحکم ودرالکلم، ج ۱، ص ۲۹.
۶. همان، ج ۱، ص ۳۰
۷. ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۸۲.
۸. مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، ص ۵۵-۵۶.
۹. ابومحمد الحسن بن محمد دیلمی، ارشاد القلوب، ص ۱۱۵.
۱۰. محسن فیض کاشانی، المحجة البیضاء، تصحیح علی‌اکبر غفاری؛ ج ۸، ص ۱۹۳.
۱۱. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۸.
۱۲. حکیمی، محمدرضا، و دیگران، الحیة ترجمه احمد آرام، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵.
۱۳. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۳۸.
۱۴. دیوان حافظ شیرازی ص ۱۹.
۱۵. حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات، ص ۳۳۲-۳۳۳.
۱۶. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۴۱.
۱۷. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۹۴.
۱۸. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۷۶
۱۹. عبدالوحد بن محمد تمیمی آمدی، غررالحکم ودرالکلم، ج ۱، ص ۵۷.
۲۰. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۳.
۲۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۰.
۲۲. امام خمینی، چهل حدیث، ص ۲۲۱
۲۳. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۹.
۲۴. همان، ج ۲، ص ۱۱۷
۲۵. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۴
۲۶. سیدعبدالله شبر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۴۲.
۲۷. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۶۲-۲۶۳.
۲۸. مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، ص ۹۱.
۲۹. ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۴۳۴
۳۰. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۷۱.
۳۱. حسین نوری، مستدرک الوسایل، ج ۷، ص ۲۳۰.
۳۲. عبدالرحمن سیدجلال‌الدین سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۶۸.
۳۳. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۷
۳۴. ابن سینا، رسائل حکمیة، ص ۳۷ و ۱۰۵
۳۵. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷
۳۶. ملامحسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۶۳۸
۳۷. عبدالوحد بن محمد تمیمی آمدی، غررالحکم ودرالکلم، ج ۱، ص ۲۰.
۳۸. مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، ص ۱۴-۱۵.
۳۹. مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، ج ۲، ص ۲۳۰
۴۰. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۱۸.
۴۱. امام خمینی، چهل حدیث، ص ۱۴.
۴۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۷۴.
۴۳. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۱.
۴۴. محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶۶
۴۵. حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۳، ص ۱۴.
۴۶. حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات، ص ۳۵۴
۴۷. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۱۹.

## منابع

- نهج البلاغه، ترجمه و شرح، علی نقی اصفهانی، (فیض الاسلام)، تهران، سرای الید، ۱۳۵۱.
- آذربایجانی، مسعود و دیلمی، احمد، *اخلاق اسلامی*، قم، معارف، قم، چ شانزدهم، ۱۳۸۲.
- آلسحاق خوبینی، علی، *اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.
- آمدی تمیمی، عبدالوحد، *غررالحکم و درالکلم*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۷ ق.
- آموزگار، محمدحسن، *تربیت از دیدگاه اسلام*، تهران، بنیاد تعلیم و تربیت، ۱۳۶۱.
- آیتی، محمدابراهیم، *تاریخ پیامبر اسلام*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- آیینه وند، صادق، *تاریخ اسلام*، تهران، معارف، ۱۳۸۲.
- ابراهیمیان، حسین، *پایان نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۸۵.
- ابطحی، سیدمصطفی، *روش های نیکو در معاشرت*، قم، راسخون، ۱۳۷۹.
- ابن سینا، رسائل حکمیه، قم، بیدار، ۱۳۶۵.
- حرانی، ابن شعبه، *تحف العقول عن آل الرسول*، ترجمه، احمد جنتی عطایی، قم، علمیه اسلامیة، ۱۲۹۶ ق.
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
- احمدی، احمد، *اصول و روش های تربیت در اسلام*، تهران، نشر جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸.
- احمدی، عمار، *پایان نامه کارشناسی ارشد*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- ارفع، سید کاظم، *سیره عملی اهل بیت و حضرت محمد*، تهران، موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی، چ چهارم، ۱۳۷۱.
- اصفهانی، علی نقی، (فیض الاسلام)، *بنا درالحر؛ خلاصه بیست و پنج جلد کتاب بحار الانوار*، قم، فقیه، ۱۳۵۳.
- اقبال لاهوری، محمد، *کلیات اشعار*، بامقدمه احمد سروش، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۴۳.
- امام خمینی، *چهل حدیث*، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۶.
- امینیان، مختار، *مبانی اخلاق اسلامی*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۵.
- انصاریان، حسین، *نظام تربیت در اسلام*، قم، ام ابیها، ۱۳۷۶.
- اوسطی، حسین، «پیامبر»، خلق عظیم، میقات، ش ۵۶، ۱۳۸۵.
- جمعی از محققان، *رسائل اخوان الصفا و خلان الوفاء*، قم، المکتب الاعلام الاسلامیه، ۱۴۰۵ ق.
- حافظ، *دیوان اشعار*، تهران، جاویدان به هتمام ابوالقاسم انجمن شیرازی، ۱۳۵۸.
- حاکم نیشابوری، مستدرک، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ق.
- حکیمی، محمدرضا، محمد و علی، *الحیة*، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ - ۱۳۷۷ ش.
- داودی، محمد، *سیره تربیتی پیامبر و اهل بیت*، تربیت دینی، قم، مؤسسه پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۲.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، *سیره نبوی*، وزارت تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر اول و دفتر دوم.
- دیلمی، ابومحمد الحسن بن محمد، *ارشاد القلوب*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۸ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران، المکتبه المرزویه، ۱۳۷۳ ق.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، *جامع صغیر فی احادیث البشر النذیر*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱.
- شبر، سید عبدالله، *تفسیر قرآن العظیم*، بیروت، بی نا، ۱۴۰۳.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، *سنن النبی (راه و رسم زندگی پیامبر اعظم)*، ترجمه محمدهادی قهقی، قم، اندیشه هادی، ۱۳۸۵.
- طبرسی، حسن بن فضل، قم، *مکارم الاخلاق*، مؤسسه النشر الاسلامیه، ۱۴۱۴ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹.
- فیض کاشانی، محسن، *المهجه البیضاء*، تصحیح و تعلیق علی اکبر عفری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
- فیض کاشانی، ملامحسن، *تفسیر صافی*، تصحیح حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲.
- قمی، عباس، *سفینه البحار*، قم، انتشارات و چاپ نجف، ۱۳۵۵ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
- مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ش.
- مطهری، مرتضی، *تعلیم و تربیت در اسلام*، تهران، صدرا، ۱۳۶۲.
- مطهری، مرتضی، *سیری در سیره نبوی*، تهران، صدرا، ۱۳۷۷.
- نوری، حسین، *مستدرک الوسائل*، قم، تحقیق و چاپ مؤسسه آل البیت (ع) ۱۴۰۸.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، تحقیق مهنا، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۳ ق.